

نمایش نامه - آلمان

پتر هانتکه

اتهام به خود

حسن ملکی

عنوان

۹

تجربه‌های کوتاه

نمایش نامه - اتریش

۱۳۷۷

تقدیم به لیگارت

با سپاس از آقای علی اصغر حداد که ترجمه را با متن آلمانی مقابله کردند. (مترجم.)

پتر هانتکه

اتهام به خود

حسن ملکی

ISBN:964-6481-11-6

شابک: ۹۶۴-۶۴۸۱-۱۱-۶



This is a Persian translation of *SELF-ACCUSATION*, by Peter Handke (from English translation of *Offending the Audience and Self-Accusation*, by Michael Roloff), Published by Methuen & Co LTD, 1971.

تجربه‌های کوتاه - ۹

(نمایش نامه - اتریش)

نام کتاب: اتهام به خود

نویسنده: پتر هانتکه

مترجم: حسن ملکی

چاپ اول: ۱۳۷۷

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: کیارنگ

چاپ: نوشتار

صحافی: معین

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

تهران - ۱۵۸۵۸، خردمند شمالی، ساختمان ۱۱۰، طبقه ۳، شماره ۸

تلفن/فاکس ۸۸۲۹۳۷۶

تجربه‌های کوتاه (نمایش‌نامه، داستان) فرصت کوتاهی

است برای زمانه و جامعه‌ئی که در آن

کوتاه‌ترین فرصت‌ها و حوصله‌ها از آن مطالعه

است. امیدواریم با انتشار هفته‌ئی یک دفتر از

تجربه‌های کوتاه، نسل جوان ما، ضمن آشنایی با ادبیات

نمایشی و داستانی ایران و جهان، انس بیشتری با

کتاب و میل افزون‌تری به مطالعه پیدا کند.

نشر تجربه

این نمایش نامه یک قطعه‌ی کلامی (Sprechstück) است برای یک سخن‌گوی مرد و یک سخن‌گوی زن. نقش ندارد. سخن‌گوهای مرد و زن، که صداهایشان با هم کوک است، یکی در میان با هم، هم آهسته هم بلند، هر یک بدون مقدمه سخن می‌گویند. در نتیجه یک نظام صرئی ایجاد می‌کنند. صحنه خالی است. دو سخن‌گو از میکروفون و بلندگو استفاده می‌کنند. هم محل تماشاگران، هم صحنه در تمام مدت روشن است. هیچ‌گاه از پرده استفاده نمی‌شود، حتی در پایان نمایش نامه.

من به دنیا آمدم.

من شدم. من هست شدم. من پدید آمدم. من رشد کردم. من متولد شدم. من در دفتر موالید ثبت شدم. من بزرگ شدم.

من جنبیدم. من بخش‌هایی از بدن‌ام را جنباندم. من بدن‌ام را جنباندم. من در یک نقطه جنبیدم. من از جایم جنبیدم. من از جایی به جای دیگر جنبیدم. من یاید می‌جنبیدم. من می‌توانستم بجنیم.

من دهان‌ام را جنباندم. من صاحب حس شدم. من خود را مطرح کردم. من جیغ زدم. من حرف زدم. من سروصدا شنیدم. من سروصداها را از هم تشخیص دادم. من سروصدا به‌راه‌انداختم. من صدا در آوردم. من لحن در آوردم. من توانستم لحن، سروصدا، و صدا در آورم. من توانستم حرف بزنم. من توانستم جیغ بزنم. من توانستم سکوت کنم.

من دیدم. من دیده‌ها را باز دیدم. من شعور پیدا کردم. من چیزهایی را که پیش‌تر دیده بودم بازشناختم. من باز دیده‌ها را بازشناختم. من درک کردم. من درک‌کرده‌ها را باز درک کردم. من باشعور شدم. من درک‌کرده‌ها را بازشناختم.

من نگاه کردم. من چیزها را دیدم. من به چیزهای نشان‌داده‌شده نگاه

کردم. من چیزهای نشان داده شده را نشان دادم. من یاد گرفتم بر نشان داده شده ها نام بگذارم. من بر نشان داده شده ها نام گذاشتم. من یاد گرفتم بر نشان ندادنی ها نام بگذارم. من یاد گرفتم. من به خاطر سپردم. من علائمی را که یاد گرفتم باز به خاطر سپردم. من صورت اسم گذاری شده را دیدم. من صورت مشابه را مشابه نام گذاشتم. من صورت نامشابه را نامشابه نام گذاشتم. من صورت غایب را نام گذاشتم. من یاد گرفتم از صورت غایب بترسم. من یاد گرفتم آرزو کنم صورت غایب حاضر شوند. من لغت «آرزو کردن» و «ترسیدن» را یاد گرفتم.

من یاد گرفتم. من لغت ها را یاد گرفتم. من فعل ها را یاد گرفتم. من فرق بودن و بوده را یاد گرفتم. من کلمات اسم را یاد گرفتم. من فرق مفرد و جمع را یاد گرفتم. من کلمات قید را یاد گرفتم. من فرق این جا و آن جا را یاد گرفتم. من ضمائر اشاره را یاد گرفتم. من فرق این و آن را یاد گرفتم. من کلمات صفت را یاد گرفتم. من فرق خوب و بد را یاد گرفتم. من ضمائر ملکی را یاد گرفتم. من فرق مال من و مال تو را یاد گرفتم. من صاحب یک مجموعه لغات شدم.

من مفعول جمله ها شدم. من مسندالیه جمله ها شدم. من مفعول و مسندالیه عبارتهای اصلی و عبارتهای تابع شدم. من تبدیل شدم به بازویسته شدن دهان. من تبدیل شدم به یک سلسله حروف الف-با.

من اسم ام را گفتم. من گفتم من. من روی چهار دست و پا خزیدم. من رفتم. من به طرف چیزی رفتم. من از چیزی رفتم. من سرپا شدم. من از انفعال به در آمدم. من فعال شدم. من عمودی راه رفتم. من پریدم. من با نیروی جاذبه در افتادم. من یاد گرفتم بیرون از لباس ام قضای حاجت کنم. من یاد گرفتم بدن ام را در کنترل بیاورم. من یاد گرفتم خودم را کنترل کنم. من توانستن را یاد گرفتم. من توانستم. من توانستم بخوابم. من توانستم

روی پا راه بروم. من توانستم روی دست راه بروم. من توانستم بماتم. من توانستم ایستاده بماتم. من توانستم درازکشیده بماتم. من توانستم روی شکم بخزم. من توانستم خودم را به مُردن بزنم. من توانستم نفس خود را حبس کنم. من توانستم خودم را بگشتم. من توانستم تف بیاندازم. من توانستم با سر تأیید کنم. من توانستم نفی کنم. من توانستم با دست و سر منظورم را بیان کنم. من توانستم سؤال کنم. من توانستم سؤالها را پاسخ بدهم. من توانستم تقلید کنم. من توانستم از الگوئی پی‌روی کنم. من توانستم بازی کنم. من توانستم کاری بکنم. من توانستم کاری نکنم. من توانستم چیزها را ناپود کنم. من توانستم چیزها را در ذهن مقایسه کنم. من توانستم چیزها را در ذهن تصویر کنم. من توانستم چیزها را ارزش‌گذاری کنم. من توانستم از چیزها حرف بزنم. من توانستم درباره‌ی چیزها حرف بزنم. من توانستم چیزها را به خاطر بیاورم.

من در زمان زیستم. من به آغاز و انجام فکر کردم. من به خود فکر کردم. من به دیگران فکر کردم. من از طبیعت بیرون شدم. من شدم. من غیر طبیعی شدم. من صاحب سرگذشت شدم. من فهمیدم که تو نیستی. من توانستم سرگذشت خود را بیان کنم. من توانستم سرگذشت خود را سکوت کنم.

من توانستم چیزی بخواهم. من توانستم چیزی نخواهم.

من خود را ساختم. من خود را آن‌طور که هستم ساختم. من خود را تغییر دادم. من کس دیگری شدم. من مسئول سرنوشت خود شدم. من در سرنوشت دیگران سهم شدم. من سرنوشتی از سرنوشت‌ها شدم. من جهان را درونی خودم کردم. من واقف شدم.

من دیگر مجبور نبودم از طبیعت پی‌روی کنم. من مکلف شدم قوانین را مراعات کنم. من مکلف شدم. من مکلف شدم قوانین تاریخی بشریت

را مراعات کنم. من مکلف شدم بکنم. من مکلف شدم نکنم. من مکلف شدم بگذارم بشود. من قوانین را یاد گرفتم. من استعاری «دام قوانین» را یاد گرفتم. من قوانین رفتار و افکار را یاد گرفتم. من قوانین درون و بیرون را یاد گرفتم. من قوانین چیزها و آدم‌ها را یاد گرفتم. من قوانین عام و خاص را یاد گرفتم. من قوانین این جهان و آن جهان را یاد گرفتم. من قوانین آب و خاک و باد و آتش را یاد گرفتم. من قوانین قاعده و استثنا را یاد گرفتم. من قوانین پایه و مشتق را یاد گرفتم. من یاد گرفتم مکلف باشم. من لایق جامعه شدم.

من شدم: من مکلف شدم. من قادر شدم با دست غذا بخورم: من مکلف شدم خود را کثیف نکنم. من قادر شدم پسندهای دیگران را بپذیرم: من مکلف شدم از ناپسندهای خود خودداری کنم. من قادر شدم بین داغ و سرد تمیز قایل شوم: من مکلف شدم با آتش بازی نکنم. من توانستم خیر را از شر جدا کنم: من مکلف شدم از شر دوری کنم. من قادر شدم مطابق مقررات بازی کنم: من مکلف شدم از مقررات سرپیچی نکنم. من قادر شدم به خلاف مقررات بودن اعمال واقف شوم و مطابق با این وقوف عمل کنم: من مکلف شدم از خلاف دوری کنم. من قادر شدم از قوهی جنسی‌ام استفاده کنم: من مکلف شدم از سوءاستفاده از قوهی جنسی‌ام بپرهیزم.

من مشمول تمام مقررات شدم. من به خاطر نام و مشخصات‌ام، در دفاتر قانونی ثبت شدم. من به خاطر روح‌ام، به گناه نخستین آلوده شدم. من به خاطر بلیت بخت‌آزمایی‌ام، در فهرست بخت‌آزمایی ثبت شدم. من به خاطر مریضی‌ام، در دفتر کل بیمارستان پرونده‌دار شدم. من به خاطر شرکت‌ام، در دفاتر ثبت تجاری وارد شدم. من به خاطر مشخصات ویژه‌ام، در دفاتر مشخصات ویژه وارد شدم.

من قانوناً بالغ شدم. من قادر شدم بیرون کار کنم. من قادر شدم قرارداد امضا کنم. من قادر شدم آرزوی آخر و وصیت‌نامه داشته باشم.

من از یک زمانی توانستم مرتکب گناه شوم. من از زمان دیگری توانستم تحت تعقیب قانونی قرار گیرم. من از زمان دیگری توانستم آبروی خود را از دست بدهم. من از زمان دیگری توانستم، طبق قرارداد، به انجام یا عدم‌انجام کاری منعهد شوم.

من مکلف شدم مکافات پس بدهم. من مکلف شدم محل سکونت داشته باشم. من مکلف شدم غرامت بدهم. من مکلف شدم مالیات بدهم. من مکلف شدم وظیفه‌ام را انجام بدهم. من مکلف شدم خدمت زیر پرچم انجام بدهم. من مکلف شدم به مدرسه بروم. من مکلف شدم واکسینه بشوم. من مکلف شدم کفالت به عهده بگیرم. من مکلف شدم صورت‌حساب‌هایم را پردازم. من مکلف شدم معاینه‌ی پزشکی بشوم. من مکلف شدم آموزش ببینم. من مکلف شدم مدرک ارائه بدهم. من مکلف شدم بیمه بشوم. من مکلف شدم شناس‌نامه داشته باشم. من مکلف شدم ثبت‌دفاتر بشوم. من مکلف شدم خرجی بدهم. من مکلف شدم اجرا بکنم. من مکلف شدم گواهی بدهم.

من شدم. من مسئول شدم. من مقصر شدم. من فایده‌مند شدم. من مجبور شدم مکافات سرنوشت‌ام را پس بدهم. من مجبور شدم مکافات گذشته‌ام را پس بدهم. من مجبور شدم مکافات گذشته را پس بدهم. من مجبور شدم مکافات زمانه‌ام را پس بدهم. من تازه یا زمان به این دنیا پا گذاشتم.

من کدام مقتضیات زمان را زیر پا گذاشتم؟ من کدام مقتضیات منطقی عملی را زیر پا گذاشتم؟ من کدام بندهای سرّی را زیر پا گذاشتم؟

من کدام برنامه‌ها را زیر پا گذاشتم؟ من کدام قوانین ابدی جهان هستی را زیر پا گذاشتم؟ من کدام قوانین جهان زیرین را زیر پا گذاشتم؟ من کدام قوانین بسیار ابتدایی ادب را زیر پا گذاشتم؟ من کدام مشی کدام حزب را زیر پا گذاشتم؟ من کدام قوانین تئاتری را زیر پا گذاشتم؟ من کدام امثال حیاتی را زیر پا گذاشتم؟ من کدام قانون ناگفته را زیر پا گذاشتم؟ من کدام قانون نانوشته را زیر پا گذاشتم؟ من کدام اقتضای زمانه را زیر پا گذاشتم؟ من کدام قوانین زندگی را زیر پا گذاشتم؟ من کدام قواعد عقل سلیم را زیر پا گذاشتم؟ من کدام قواعد عشق را زیر پا گذاشتم؟ من کدام قواعد بازی را زیر پا گذاشتم؟ من کدام قواعد زیبایی را زیر پا گذاشتم؟ من کدام قواعد هنر را زیر پا گذاشتم؟ من کدام حقوق اقویا را زیر پا گذاشتم؟ من کدام فرامین پرہیزکاری را زیر پا گذاشتم؟ من کدام قوانین بی‌قانونی‌ها را زیر پا گذاشتم؟ من کدام میل به تنوع را زیر پا گذاشتم؟ من کدام قوانین مربوط به این جهان و آن جهان را زیر پا گذاشتم؟ من کدام قواعد املا را زیر پا گذاشتم؟ من کدام حق گذشته را زیر پا گذاشتم؟ من کدام قوانین سقوط آزاد را زیر پا گذاشتم؟ آیا من قواعد، نقشه‌ها، ایده‌ها، فرض‌ها، اصول، اتیکت‌ها، قضایای عام، نقطه‌نظرات، و فرمول‌های کل جهان را زیر پا گذاشتم؟

من کردم. من خودداری کردم. من گذاشتم کرده شود. من ابراز وجود کردم. من با افکار ابراز وجود کردم. من با ابراز‌هایم ابراز وجود کردم. من به خودم ابراز وجود کردم. من به دیگران ابراز وجود کردم. من به نیروی غیرشخصی قوانین و سلوک نیک ابراز وجود کردم. من به قدرت شخصی خدا ابراز وجود کردم.

من با حرکت‌ها ابراز وجود کردم. من با عمل ابراز وجود کردم. من با بی‌حرکتی ابراز وجود کردم. من با بی‌عملی ابراز وجود کردم.

من اشاره کردم. من با یک یک ابرازهایم اشاره کردم. من با یک یک ابرازهایم، به مراعات یا عدم مراعات قواعد اشاره کردم.

من با تف کردن ابراز وجود کردم. من با نشان دادن نارضایتی ابراز وجود کردم. من با نشان دادن رضایت ابراز وجود کردم. من با قضای حاجت ابراز وجود کردم. من با دورریختن چیزهای بی فایده و مستعمل ابراز وجود کردم. من با گشتن موجودات زنده ابراز وجود کردم. من با نابود کردن چیزها ابراز وجود کردم. من با نفس کشیدن ابراز وجود کردم. من با عرق کردن ابراز وجود کردم. من با فین کردن و اشک ریختن ابراز وجود کردم.

من انداختم. من تف انداختم. من با هدف تف انداختم. من تف انداختم به. من تف انداختم به زمین در جاهائی که تف انداختن به زمین ناشایست بود. من تف انداختم به زمین در جاهائی که تف انداختن به زمین نقض مقررات بهداشت بود. من تف انداختم به صورت کسانی که تف انداختن به صورت شان توهین علنی به مقدسات بود. من تف انداختم به چیزهایی که تف انداختن به آنها توهینی علنی به بشریت بود. من تف نیانداختم جلوی کسانی که تف انداختن جلوی آنها بنا بر اقواء خوش یمن بود. من تف نیانداختم جلوی افلیج‌ها، من تف نیانداختم به بازی‌گرها پیش از رفتن شان به روی صحنه. من تف نیانداختم در تف‌دانی. من تف انداختم در اتاق‌های انتظار. من تف انداختم در باد.

من تحسین و تشویق کردم در جاهائی که تحسین و تشویق ممنوع بود. من تقبیح کردم در اوقاتی که تقبیح کردن خوش آیند نبود. من تحسین و تقبیح کردم در جاها و مواعی که تحسین و تقبیح کردن را بر نمی‌تافتند. من تشویق نکردم آن‌گاه که باید تشویق می‌کردم. من وسط عملیات سیرک تشویق کردم. من نابه‌جا تشویق کردم.

من چیزهای مستعمل و بی فایده را در جاهائی دور انداختم که دور انداختن چیزها ممنوع بود. من چیزها را در جائی به ودیعه گذاشتم که به ودیعه گذاشتن چیزها مجازات داشت. من در جاهائی چیزها را انبار کردم که انبارکردن چیزها مذموم بود. من چیزهائی را تحویل ندادم که قانوناً شایسته بود تحویل می دادم. من از پنجره‌ی قطار در حال حرکت چیز بیرون انداختم. من آشغال را در ظرف آشغال نریختم. من آشغال را وسط جنگل گذاشتم. من سیگار روشن روی علفها انداختم. من اعلامیه‌های هواپیماهای دشمن را تحویل ندادم.

من با حرف زدن ابراز وجود کردم. من با تصرف کردن ابراز وجود کردم. من با بازتولید موجودات زنده ابراز وجود کردم. من با تولید چیزها ابراز وجود کردم. من با نگاه کردن ابراز وجود کردم. من با بازی کردن ابراز وجود کردم. من با راه رفتن ابراز وجود کردم.

من رفتم. من بی هدف رفتم. من باهدف رفتم. من از راهها رفتم. من از راههائی رفتم که رفتن از آنها ممنوع شده بود. من از راههائی نرفتم که حکم شده بود بروم. من از راههائی رفتم که بی هدف رفتن از آنها گناه بود. من در موقعی که خواسته می شد بی هدف بروم باهدف رفتم. من از راههائی رفتم که باهدف رفتن از آنها ممنوع بود. من رفتم. من رفتم حتی وقتی رفتن ممنوع و خلاف عرف بود. من از گذرهائی رفتم که رفتن از آنها نوعی مخاصمت بود. من به قلمروهائی رفتم که رفتن به آنها قلمروها ننگ بود. من بدون اوراق هویت به قلمروهائی وارد شدم که وارد شدن بدون اوراق هویت به آنها ممنوع بود. من از بناهائی خارج شدم که خارج شدن از آنها از هم بستگی به دور بود. من به بناهائی وارد شدم که ورود با کلاه به آنها ناشایست بود. من به سرزمینی پا گذاشتم که پا گذاشتن به آنها ممنوع بود. من خاک کشوری را سیاحت کردم که سیاحت کردن آنها ممنوع بود. من از خاک کشوری خارج شدم که خارج

شدن از آن خصومت با دولت بود. من در خیابان‌ها در مسیری راندم که راندن در آن مسیر عین بی‌انضباطی بود. من در مسیرهایی راه رفتم که راه‌رفتن در آن مسیرها غیرقانونی بود. من تا جایی رفتم که دورتر از آن از مصلحت به دور بود. من هنگامی ایستادم که ایستادن بی‌ادبی بود. من از سمت راست کسانی رفتم که رفتن از سمت راست آن‌ها عین بی‌ملاحظگی بود. من در جاهایی نشستم که برای نشستن دیگران در نظر گرفته شده بود. من وقتی حکم به ادامه‌ی راه بود از ادامه‌ی راه خودداری کردم. من وقتی حکم به تندرفتن بود آهسته رفتم. من وقتی حکم به برپایستادن بود از برپایستادن خودداری کردم. من در جاهایی که درازکشیدن ممنوع بود دراز کشیدم. من در راه‌پیمایی‌ها ایستادم. من وقتی نیاز به کمک بود به راه خود رفتم. من وارد منطقی بی‌طرف شدم. من در ماه‌هایی که یک R بود کف زمین دراز کشیدم (?). من با کندراه‌رفتن در راه‌روها فرار آدم‌ها را به تأخیر انداختم. من از اتوبوس در حال حرکت پایین پریدم. من پیش از توقف کامل قطار، در واگن را باز کردم.

من سخن گفتم. من به زبان آوردم. من چیزهایی را که دیگران فکر می‌کردند به زبان آوردم. من چیزهایی را که دیگران به زبان می‌آوردند فقط فکر کردم. من نظر عموم را به زبان آوردم. من نظر عموم را تحریف کردم. من در جاهایی که سخن‌گفتن توهین به مقدسات بود سخن گفتم. من در جاهایی که بلند سخن‌گفتن عین بی‌ملاحظگی بود بلند سخن گفتم. من در مواقعی که باید بلند سخن می‌گفتم به بی‌چ‌سخن گفتم. من در مواقعی که سکوت کردن ننگ بود سکوت کردم. من در مواقعی که باید از طرف خودم سخن می‌گفتم از طرف جمع سخن گفتم. من با کسانی سخن گفتم که سخن‌گفتن با آن‌ها قبیح بود. من به کسانی سلام گفتم که سلام‌گفتن به آن‌ها خیانت به اصول بود. من به زبانی سخن گفتم که سخن‌گفتن به آن زبان دشمنی با مردم بود. من از موضوعاتی سخن

گفتم که سخن گفتن از آن‌ها عین بی‌ملاحظگی بود. من از جنایتی که خبر داشتم سخن نگفتم. من از مرده‌ها به نیکی سخن نگفتم. من از آنان که حاضر نبودند به بدی سخن گفتم. من بی‌آن‌که از من بخواهند سخن گفتم. من با سربازان سرپُست سخن گفتم. من در حین سفر با راننده سخن گفتم.

من قوانین زبان را مراعات نکردم. من سهوهای زبانی مرتکب شدم. من بدون ملاحظه لغات را به کار بردم. من کورکورانه کیفیات را به چیزهای جهان نسبت دادم. من چشم‌پسته کلماتِ دالّی بر کیفیات چیزها را به خود چیزها نسبت دادم. من کورکورانه از دریچه‌ی کلماتِ دالّی بر کیفیت‌ها به جهان نگاه کردم. من به چیزها گفتم مُرده. من به گونه‌گونی گفتم رنگارنگ. من به ماخولیا گفتم سیاه. من به دیوانگی گفتم روشن. من به هوس گفتم داغ. من به خشم گفتم قرمز. من به چیزهای غایی گفتم ناگفتنی. من به محیط گفتم اصیل. من به طبیعت گفتم آزاد. من به وحشت گفتم ترس‌ناک. من به خنده گفتم رهایی‌بخش. من به آزادی گفتم الزامی. من به صداقت گفتم مثلی. من به مه گفتم شیری. من به سطح گفتم صاف. من به سخت‌گیری گفتم عهدعتیقی. من به گناه‌کار گفتم بی‌چاره. من به شأن گفتم جبلی. من به بمب گفتم تهدیدگر. من به نظریه گفتم سودمند. من به تاریکی گفتم رسوخ‌ناپذیر. من به اخلاق گفتم مزور. من به مرزها گفتم مبهم. من به سیابه‌ی دراهتزاز گفتم اخلاقی. من به بدگمانی گفتم خلاق. من به اعتماد گفتم کور. من به جوّ گفتم منطقی. من به ضدونقیض گفتم پرثمر. من به شناخت‌ها گفتم راه‌گشای آینده. من به درستی گفتم روشن‌فکرانه. من به سرمایه گفتم فاسد. من به احساس گفتم فروخته. من به تصویر جهان گفتم کج‌ومعوج. من به ایدئولوژی گفتم کذب. من به جهان‌بینی گفتم رنگ‌باخته. من به نقد گفتم سازنده. من به علم گفتم از پیش‌داوری به‌دور. من به دقت گفتم معلم. من به پوست گفتم باطراوت. من به نتایج

گفتم دست یافتنی. من به دیالوگ گفتم مفید. من به جزمیت گفتم نرزش ناپذیر. من به مباحثه گفتم ضروری. من به نظر گفتم ذهنی. من به حُسن تأثیر گفتم بوج. من به تصوّف گفتم مبهم. من به افکار گفتم نارس. من به شوخی خرکی گفتم احمق. من به یک‌نواختی گفتم خسته کننده. من به پدیده‌ها گفتم شفاف. من به بودن گفتم واقعی. من به حقیقت گفتم عمیق. من به دروغ گفتم کم‌عمق. من به زندگی گفتم غنی. من به پول گفتم فرعی. من به واقعیت گفتم سطحی. من به لحظه گفتم گران‌بها. من به جنگ گفتم عادلانه. من به صلح گفتم تبیل. من به یارسنگینی گفتم مُرده. من به تناقضات گفتم آشتی ناپذیر. من به جبهه‌گیری گفتم انعطاف ناپذیر. من به کیهان گفتم خمبده. من به برف گفتم سفید. من به آب گفتم مایع. من به گوی گفتم گرد. من به نامعلوم گفتم حتمی. من به پیمانان گفتم پُر. من به زنگ‌زدگی گفتم سیاه.

من چیزها را مالِ خود کردم. من چیزها را به ملکیت خود در آوردم. من در جاهائی چیزها را مال خود کردم که مال خود کردن چیزها در آن جاها اصولاً قدغن بود. من چیزهائی را مال خود کردم که مال خود کردن آنها دشمنی با جامعه بود. من هنگامی به نفع مالکیت خصوصی استدلال کردم که استدلال کردن به نفع مالکیت خصوصی موقع نشناسی بود. من هنگامی چیزها را جزو اموال عمومی اعلام کردم که از مالکیت خصوصی خارج کردن آنها اخلاقاً نادرست بود. من هنگامی به چیزها بی‌توجهی نشان دادم که توصیه بر توجه‌نشان‌دادن به آن چیزها بود. من چیزهائی دست زدم که دست‌زدن به آنها عین بی‌ذوقی و گناه بود. من چیزهائی را از چیزهائی جدا کردم که جدا کردن آنها عین بی‌عقلی بود. من از چیزهائی که باید فاصله‌ی لازم از آنها گرفته می‌شد فاصله‌ی لازم را نگرفتم. من با آدم‌ها مثل شیء برخورد کردم. من با حیوان‌ها مثل آدم‌ها برخورد کردم. من با موجودات زنده‌ئی ارتباط برقرار کردم که ارتباط برقرار کردن با آنها قبیح بود. من چیزهائی را به چیزهائی مالیدم

که مالیدن آن چیزها به یکدیگر بی فایده بود. من موجودات جاندار و بی جانی را خرید و فروش کردم که خرید و فروش کردن آنها غیر انسانی بود. من ملاحظه‌ی اجناس شکستنی را نکردم. من قطب مثبت را به قطب مثبت وصل کردم. من داروهای جلدی را داخلی مصرف کردم. من به چیزهایی که برای نمایش گذاشته بودند دست زدم. من پوسته‌ی زخم التیام نیافته را کندم. من به سیم‌های افتاده‌ی برق دست زدم. من نامه‌هایی را که باید پست سفارشی می‌شدند پست سفارشی نکردم. من به فرم‌هایی که تمبر می‌باید می‌زدم تمبر نزددم. من در مراسم عزای خویشان لباس عزا نپوشیدم. من در آفتاب کرم ضد آفتاب برای حفاظت از پوستام نزددم. من تجارت برده کردم. من گوشت معاینه نشده خرید و فروش کردم. من با کفش‌هایی کوه‌نوردی کردم که مناسب کوه‌نوردی نبودند. من میوه‌ی تازه را تئسته خوردم. من لباس قربانیان طاعون را ضد عفونی نکردم. من لوسیون مو را قبل از مصرف تکان ندادم.

من نگاه کردم. من گوش کردم. من نگاه کردم به. من نگاه کردم به چیزهایی که نگاه کردن به آنها بی حیایی بود. من نگاه نکردم به چیزهایی که نگاه نکردن به آنها کوتاهی در انجام وظیفه بود. من نگاه نکردم به حوادثی که نگاه نکردن به آنها آملی بود. من آن‌طور که انتظار می‌رفت نگاه نکردم. من هنگامی که نگاه برنگرداندن نشان خیانت بود نگاه‌ام را برنگرداندم. من هنگامی که نگاه کردن به پشت سر نشان بی‌ثربیتی بود به پشت سر نگاه کردم. من هنگامی که نگاه برگرداندن نشان بزدلی بود نگاه‌ام را برگرداندم. من به کسانی گوش کردم که گوش کردن به آنها از اصول به دور بود. من به دیدن جاهای ممنوعه رفتم. من به دیدن ساختمان‌هایی رفتم که خطر سقوطشان می‌رفت. من به کسانی که با من حرف می‌زدند نگاه نکردم. من به کسانی که با آنها حرف می‌زدم نگاه نکردم. من فیلم‌های ناشایست و ناخوش آیند تماشا کردم. من به خبرهای رسانه‌های جمعی مخالف دولت گوش کردم. من بازی‌ها

را بدون بلیت نگاه کردم. من به غریبه‌ها نگاه کردم. من بدون عینک آفتابی به آفتاب نگاه کردم. من در رخت‌خواب با چشمان باز نگاه کردم.

من خوردم. من بیش از ظرفیت شکم‌ام خوردم. من بیش از ظرفیت مثانه‌ام نوشیدم. من خوردنی و نوشیدنی به بدن‌ام رساندم. من عناصر اریعه را تناول کردم. من عناصر اریعه را تنفس کردم. من در مواقعی که نباید، خوردم. من به روش بهداشتی تنفس نکردم. من هوایی را تنفس کردم که تنفس کردن آن از شأن من به دور بود. من در مواقعی عمل دم انجام دادم که عمل دم مضر بود. من در ایام روزه گوشت خوردم. من بدون ماسک گاز تنفس کردم. من در خیابان چیز خوردم. من دود آگزوز را فرو دادم. من بدون کارد و چنگال غذا خوردم. من فرصت تنفس به خود ندادم. من نان عشای ربانی را گاز زدم. من از راه بینی تنفس نکردم.

من بازی کردم. من غلط بازی کردم. من بنا بر قواعدی بازی کردم که بنا به قواعد موجود برخلاف عرف بود. من در مکان‌ها و زمان‌هایی بازی کردم که بازی کردن در آن مکان‌ها و زمان‌ها نشانه‌ی اجتماعی نبودن و بی‌تجربگی بود. من با کسانی بازی کردم که بازی کردن با آن‌ها از شرف به دور بود. من با چیزهایی بازی کردم که بازی کردن با آن‌ها از عرف به دور بود. من در مکان‌ها و زمان‌هایی بازی نکردم که بازی نکردن نشان اجتماعی نبودن بود. من آن‌جائی بر اساس عرف بازی کردم که بر اساس عرف بازی نکردن نشانه‌ی فردگرایی بود. من بر اساس عرف بازی کردم. من آن‌جائی با خودم بازی کردم که بازی کردن با دیگران انسانی بود. من با قدرت‌هایی بازی کردم که بازی کردن با آن‌ها گستاخی بود. من بازی‌ها را جدی نگرفتم. من بازی‌ها را زیادی جدی گرفتم. من با آتش بازی کردم. من با فندک بازی کردم. من با ورق‌های نشان‌دار بازی کردم. من با زندگی آدم‌ها بازی کردم. من با قوطی‌های اسپری بازی کردم. من با زندگی بازی کردم. من با احساسات بازی کردم. من با خودم بازی

کردم. من بدون شماره بازی کردم. من در وقت قانونی بازی بازی نکردم. من با گرایش به شر و بدی بازی کردم. من با افکار بازی کردم. من با فکر خودکشی بازی کردم. من روی لایه‌ی نازک یخ بازی کردم. من در مکان متعلق به دیگران بازی کردم. من ناامیدی بازی کردم. من با ناامیدی خود بازی کردم. من با اسباب خود بازی کردم. من با کلمات بازی کردم. من با انگشتان‌ام بازی کردم.

من با گناه نخستین پا به این دنیا گذاشتم. من ذاتاً گرایش به بدی دارم. من از همان آغاز شرارت ذاتی‌ام را با غبطه خوردن به هم‌شیری‌ام نشان دادم. من یک روز هم در جهان بی‌گناه نزیستم. من ونگ‌ونگ‌کنان حرص سینه‌های مادرم را زدم. من تنها کاری که بلد شدم مکیدن بود. من تنها کاری که بلد شدم ارضای امیال‌ام بود. من نخواستم با منطق‌ام قوانین جاری در جهان خودم را بازشناسم. من با خیانت پذیرفته شدم. من با خیانت تولید شدم. من با نابودکردن، خیانت‌ام را بروز دادم. من با لگدمال‌کردن موجودات زنده تا سرحد مرگ، خیانت‌ام را بروز دادم. من از عشق‌بازی سر باز زدم. من در بازی، نفس بردن را خوش‌ام آمد. من از قل‌قلک داستان‌های تخیلی در گوش‌ام خوش‌ام آمد. من از آدم‌ها بت ساختم. من از بی‌فایده‌گی شعرا بیش‌تر خوش‌ام آمد تا از فایده‌ی شناخت. من از غلط دستوری بیش‌تر ترسیدم تا از قوانین ابدی. من گذاشتم فقط ذائقه بر من حاکم شود. من فقط به حواس تکیه کردم. من نشان دادم که واقع‌بین نیستم. من نه فقط از نفس جنایت، که از ارتکاب به جنایت هم خوش‌ام آمد. من ترجیح دادم در جمع کار بد بکنم. من از شریک جرم‌ها خوش‌ام آمد. من از شراکت در جرم خوش‌ام آمد. من از گناه به خاطر خطرش خوش‌ام آمد. من دنبال حقیقت نرفتم. من در هنر از رتیج و هم‌دلی با خویش احساس لذت کردم. من امیال چشمان‌ام را ارضاع کردم. من هدف تاریخ را درک نکردم. من ترک شدم. جهان ترک‌ام کرد. من جهان را همین جهان ندانستم. من هیاکل آسمانی

را نیز در زمره‌ی این جهان شمردم. من خودم برای خودم بس بودم. من فقط در فکر چیزهای جهانی بودم. من برای رفع خستگی دوش آب سرد نگرفتم. من برای رفع شهوت دوش آب گرم نگرفتم. من از جسم‌ام استفاده‌ی نابه‌جا کردم. من به واقعیت‌ها توجه نکردم. من سرشت جسمانی‌ام را فریغ بر سرشت روحانی‌ام نشمردم. من سرشت خودم را انکار کردم. من در جهت خلاف سرشت چیزها تلاش کردم. من بی‌مهابا در پی قدرت رفتم. من بی‌مهابا در پی پول رفتم. من تکلیف‌ام را با پول روشن نکردم. من پایم را از گلیم‌ام فراتر گذاشتم. من خود را با وضع موجود وفق ندادم. من چه‌گونگی بنای زندگی‌ام را خودم تعیین کردم. من بر خودم پیروز نشدم. من در صفتی ننگ‌جیدم. من نظم ابدی را بر هم زدم. من نفهمیدم که شر یعنی نبود خیر. من ندانستم که شر فقط یک هیولاست. من با گناهان‌ام به مرگ زندگی بخشیدم. من با گناه‌ام همانند گوسفندی شدم که قوار است به تیغ سلاح سپرده شود اما همان تیغ سلاخی را می‌بوید. من در برابر آغازها مقاومت نکردم. من لحظه‌ی پایان‌دادن را پیدا نکردم. من از خودم تصویر متعالی‌ترین موجود را ساختم. من نخواستم از خودم تصویر متعالی‌ترین موجود را بسازم. من نام متعالی‌ترین موجود را مسکوت گذاشتم. من فقط به سه شخص گرامری اعتقاد کردم. من به خود قبولاندم که متعالی‌تری وجود ندارد تا ناچار نباشم از او بترسم. من به دنبال فرصت ماندم. من از فرصت استفاده نکردم. من تن به ضرورت ندادم. من نصادف را به حساب نیاوردم. من از نمونه‌های بد عبرت نگرفتم. من از گذشته عبرت نگرفتم. من خود را به دست بازی قوا سپردم. من آزادی را با بی‌بندوباری اشتباه گرفتم. من صداقت را با افشای نفس اشتباه گرفتم. من شناخت را با اصالت اشتباه گرفتم. من اجبار را با ارشاد واجب اشتباه گرفتم. من عشق را با غریزه اشتباه گرفتم. من علت را با معلول اشتباه گرفتم. من اندیشه و عمل را یکی نشمردم. من به چیزها بدان صورت که هستند نگاه نکردم. من به جادوی لحظه تسلیم شدم. من هستی را ودیعه نشمردم. من

قول‌ام را زیر پا نهادم. من بر زبان تسلط نیافتم. من دنیا را انکار نکردم. من بالایی‌ها را تأیید نکردم. من به اتوریته گردن نهادم. من در استفاده از قوای جنسی تعادل را رعایت نکردم. من لذت را به خاطر لذت جستم. من به خود مطمئن نبودم. من برای خود معما شدم. من وقت را هدر دادم. من وقت را خواب ماندم. من خواستم زمان را متوقف کنم. من خواستم زمان را شتاب دهم. من با زمان به تضاد رسیدم. من نخواستم پیر شوم. من نخواستم بمیرم. من نگذاشتم چیزها به من نزدیک شوند. من نتوانستم خود را مقید کنم. من صبوری نکردم. من انتظار نتوانستم. من به آینده نیاندیشیدم. من به آتی‌ام نیاندیشیدم. من لحظه را زیستم. من خود را ستودم. من طوری رفتار کردم که انگار در دنیا تنها هستم. من ثابت کردم که از هنر زندگی بی‌بهره‌ام. من خودرأیی کردم. من از خود رأیی نکردم. من روی خودم کار نکردم. من کار را اساس زندگی قرار ندادم. من در هر سالک خدا را ندیدم. من شر را ریشه‌کن نکردم. من بدون احساس مسئولیت بچه‌پس انداختم. من تفریحات‌ام را با امکانات اجتماعی‌ام تطبیق ندادم. من دنبال رفیق ناباب رفتم. من خواستم همیشه مرکز توجه باشم. من خیلی تنها شدم. من خیلی تنها نشدم. من خیلی فردی زندگی کردم. من معنی «خیلی» را نفهمیدم. من خوش‌بختی کل بشریت را هدف غایی خود نساختم. من نفع جمع را بر نفع فرد ارجح نشمردم. من تن به بحث ندادم. من به فرمان‌ها اعتنا نکردم. من از اجرای فرمان‌های نادرست سر باز نزدم. من حدود خود را نشناختم. من مسائل را در ارتباط با هم ندیدم. من از سر تیز دست به کار قابل‌ستایشی نزدم. من از این اعتقاد بدان اعتقاد پریدم. من اصلاح‌ناپذیر شدم. من خود را در خدمت موضوع نهادم. من به آنچه یافتم رضا دادم. من جز خود کسی را ندیدم. من به تلقینات دیگران تن دادم. من بین این و آن مردد ماندم. من موضعی اتخاذ نکردم. من توازن قوا را بر هم زدم. من اصولی را که عموم به رسمیت شناختند زیر پا نهادم. من آنچه را که باید، انجام ندادم. من در پس هدف تعیین‌شده

ماندم. من خودم برای خودم همه چیز شدم. من هوای تازه‌ی کافی تنفس نکردم. من خیلی دیر از خواب بر خاستم. من پیاده‌رو را تمیز نکردم. من درها را قفل نکردم. من به قفس‌ها زیادی نزدیک شدم. من جلوی ورودی‌ها پارک کردم. من جلوی خروجی‌ها پارک کردم. من ترمز اضطراری قطار را بی دلیل کشیدم. من دوچرخه را به دیوارهایی که نباید تکیه دادم. من گدایی کردم. من خیابان‌ها را تمیز نگه نداشتم. من کف کفش‌هایم را پاک نکردم. من از پنجره‌ی قطار در حال حرکت به بیرون خم شدم. من در جاهائی که خروج اضطراری نداشت آتش افروختم. من بدون اطلاع قبلی به این و آن مراجعه کردم. من وقتی معلولی آمد از جا بلند نشدم. من با سیگار روشن بر تخت هتل دراز کشیدم. من از بستن شیرها خودداری کردم. من شب‌هائی را بر نیمکت پارک‌ها صبح کردم. من از بستن قلاده به سگ خودداری کردم. من از بستن پوزه‌بند به سگی که گاز می‌گرفت خودداری کردم. من از گذاشتن چتر و بارانی‌ام در رخت‌کن خودداری کردم. من پیش از خرید هرچیز به آن دست زدم. من پس از مصرف هرچیز، در ظرف آن را تبستم. من ظروف اسپری را در آتش انداختم. من چراغ قرمز را رد کردم. من در بزرگراه راه رفتیم. من روی خط‌آهن راه رفتیم. من از پیاده‌رو راه نرفتیم. من در تراموا برای دیگران جا باز نکردم. من دست به دست‌گیره نگرفتم. من از توالت قطار در ایستگاه‌ها استفاده کردم. من دستورات مأموران قطار را رعایت نکردم. من وسایط نقلیه را در جاهای ممنوعه روشن گذاشتم. من دکمه‌ها را فشار ندادم. من در ایستگاه‌ها از خط‌آهن عبور کردم. من در موقع سر رسیدن قطار عقب نرفتم. من بر آسانسورها اضافی بار کردم. من مزاحم آسایش شبانه‌ی دیگران شدم. من به دیوارهایی که نصب پوستر قدغن بود پوستر نصب کردم. من سعی کردم درهای کشویی را با فشار دادن باز کنم. من سعی کردم درهای فشاری را با کشیدن باز کنم. من پس از تاریکی در خیابان‌ها پرسه زدم. من در خاموشی‌های اضطراری چراغ روشن کردم. من در سوانح آرامش خود را حفظ نکردم. من در

موقع منع عبور و مرور از خانه بیرون آمدم. من در هنگام وقوع فجایع در پست خویش نماندم. من اول فکر خودم را کردم. من یک باره از فضاهاى سرپوشیده به بیرون پریدم. من بی اجازه آژیرهای خطر را به کار انداختم. من بی اجازه آژیرهای خطر را از میان بردم. من از خروجی های اضطراری استفاده نکردم. من دیگران را هل دادم. من لگدمال کردم. من از شکستن شیشه با چکش اضطراری خودداری کردم. من سد معبر کردم. من غیرمجاز مقاومت کردم. من به دستور ایست نایستادم. من دستها را بالای سر نگرفتم. من پاها را نشانه نگرفتم. من با ماشه‌ی اسلحه‌ی مسلح ور رفتم. من اول زنها و بچه‌ها را نجات ندادم. من از پشت به غریقان نزدیک نشدم. من دستها را در جیب نهادم. من پاشنه به هم نکوبیدم. من اجازه ندادم چشمان‌ام را ببندند. من رعایت استتار را نکردم. من به راحتی خود را هدف قرار دادم. من زیادی گند بودم. من زیادی سریع بودم. من جنبیدم.

من جنبش سایه‌ی خود را دال بر جنبش زمین تلقی نکردم. من ترس از تاریکی را دال بر هستی‌ام تلقی نکردم. من تمایل‌ام به بی‌مرگی را دال بر وجود هستی پس از مرگ تلقی نکردم. من نفرت از اندیشیدن به آینده را دال بر عدم پس از مرگ تلقی نکردم. من فروخفتن رنج را دال بر گذر زمان تلقی نکردم. من عشق‌ام به زندگی را دال بر توقف زمان تلقی نکردم.

من آن چیزی نیستم که بودم. من آن چیزی که می‌باید می‌بودم نبودم. من آن چیزی که می‌باید می‌شدم نشدم. من آن چیزی را که باید رعایت می‌کردم نکردم.

من به تئاتر رفتم. من این نمایش‌نامه را شنیدم. من این نمایش‌نامه را گفتم. من این نمایش‌نامه را نوشتم.

شابک: ۹۶۴۶۴۸۱-۱۱-۶ ISBN: 964-6481-11-6



۷۰ تومان